

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۰۹ جون ۲۰۱۱



مارک توین افغانی

## یک طنز دفاعی از مارک توین افغان

### دیوانه بگریز که مستانه آمد

۱۴

باز هم سلام خدمت خوانندگان گرامی و علاقه مندان نوشته های این قلم. همچنین سلام و عرض سپاس خدمت ویراستاران پورتال که با حوصله مندی نوشته هایم را آماده نشر می سازند. عده ای از دوستان و علاقه مندان پرسیده اند که چرا زودتر بخشهای مختلف این نوشته را تکمیل نمی نمایم، آیا تهدید های باقی که حمایت وزارت خارجه افغانستان و در عقب آن سی. آی. ای. را نیز دارد باعث ترسم شده و یا

این که از خوان نعمت و یغمای استعمار چیزی هم به طرف من انداخته اند، که می خواهم این طور آهسته آهسته قضیه به فراموشی سپرده شود

در جواب این خوانندگان عزیز باید بنویسم: که حدس شان درست است. یعنی هم این و هم آن. یعنی هم از یال و کویال آنها ترسیده ام و هم از خوان نعمت چیزی برایم فرستاده اند.

از شوخی که بگذریم، دوستان عزیز!

شما طی این مدت باید من را شناخته باشید که نه آدمی هستم که از چیزی بترسم و نه هم مالی هستم تا خرید و فروش شوم، این که به مانند روز های اول بدون وقفه به سراغ باقی سمندر نمی روم صرف نظر از مریضی ها، گرفتاریهای سن و سال و انتظاری که باید برای ویراستاری بکشم، سکوت مرگ باند "شوربای دموکراسی" دیروز و گفتمان امروز به خصوص گردانندگان پشت پرده آن از قماش سپنتا و رسول رحیم و من جمله اعمال ننگینی که در این اواخر از باقی سر می زند، همه دست به دست هم می دهند و مرا تا حدود زیادی نسبت به ادامه بحث به شک و تردید می اندازند.

شک بدان معنا که اصولاً آیا باند "شوربای دموکراسی" دیروز و گفتمان امروز این ارزش را دارند که علیه آنها چیزی نوشت و یا این که بر همان منوال "سگ مرده را کسی به لگد نمی زند" این مرگان سیاسی باید گذاشته شوند تا ببوسند و ضمن پوسیدن فضاء را با خود متعفن بسازند.

اگر باور ندارید که من چرا به چنین حکمی رسیده ام، لطف نموده این متن را بخوانید:

<< باقی سمندر

من بنوبه خود شهادت جنرال داود و همه شهدای حادثه المناک تخارستان را برای بازماندگان و اعضای خانواده و دوستان شان از صمیم قلبم تسلیت گفته و از بارگاه ایزد متعال برای شهدا بهشت برین را آرزو نموده و برای بازماندگانشان صبر جمیل خواستار بوده و برای جنایت پیشگان طالب و طالبیسم کیفر و مجازات و محاکمه در دار دنیا و آخرت خواهانم.

باقی سمندر

لطف نموده این نوشته را یک بار دیگر نیز بخوانید، تا متوجه شوید که چرا تمایل من به نوشتن علیه باقی سمندر کاهش یافته است.

وقتی من نوشته را آغاز نمودم و می خواستم باقی سمندر را سر جایش بنشانم، همان باقیی در نظرم وجود داشت که با پناه گرفتن در پشت اندیشه های "چپی" بر زمین و زمان تاخته گاهی سرش از اخگر بیرون می شد با انورخواجه اش و زمانی هم به عنوان یک تن از بنیان گذاران "املا" افاده می فروخت که اگر او انقلابی نمی بود چرا مورد تأیید بزرگان قرار می گرفت و با وی آن تشکل نام نهاد را می ساختند؛ مگر امروز وقتی برای "داوود داوود" اشک می ریزد، به همه کس نشان می دهد:

۱- آدمی مقابل ما قرار دارد، مرده که در بهترین صورت تفاله باقی پرمدعای دیروز است، باقیی که به مناسبت استفاده از کلمه "بسم الله.." زمین را دندان می کند و از شرق و تا غرب نامه می فرستاد که گویا "ساما" مرتد شده است. که شده هم بود- امروز در سه و نیم سطر ۶ بار خط بینی می کشد تا مگر مورد لطف و مرحمت اخوان قرار گرفته، هر نوع تاپه شعله ئی بودن را از خود دور نماید .

۲- این که یک نفر دین داشته باشد و یا نداشته باشد هیچ زمانی مورد دلچسپی و علاقه من نبوده و در آینده نیز نخواهد بود. مگر این که یک انسان وجدان، شرافت و حیثیت دارد و یا خیر همیشه طرف توجهم قرار داشته و بعد از این هم قرار خواهد داشت.

با تأسف این خصوصیات را من در باقی نمی یابم، زیرا اگر او کمی وجدان می داشت از یک جنگ سالاری که دستش تا مرفق به خون شهدای نیروهای چپ و انقلابی سرخ است با چنان ادبیاتی یاد نمی کرد. این سگ شورای نظار باید بنویسد که چه تفاوتی بین جنایتگرانی چون ملا عمر، ملا ربانی و داوود داوود وجود داشته که بر یکی لعن و نفرین و امید مجازات و کیفر را دارد و برای دیگری "بهشت برین" آنهم از همان نوع "تیرانائی" آن خواهان است.

۳- مگر این داوود داوود نبود که در کنار دوستم جنایتکار به خاطر کشتن بیش از ۵۵۰ طالب تسلیم شده و سلاح بر زمین گذاشته از محاصره شدگان قندوز از طرف کمیته های دفاع از حقوق بشر و بررسی جنایات جنگی به استناد مدارک و شواهد انکار ناپذیر متهم و حتماً قابل بازخواست شناخته شد؛ مگر همین داوود داوود نبود که در کنار سایر نیروهای جمعیتی و شورای نظاری در به وجود آوردن حمام خون کابل و فاجعه افشار به شرافت انسانی توهمین روا داشتند مگر همین داوود داوود نبود که تا لحظه مرگ در خدمت اشغالگران خارجی و جنایتکاران داخلی قرار داشته مگر همین داوود داوود نبود که به استناد نشرات المان به مثابه یک پایه قاچاق مواد مخدر به نمایندگی از قسیم فهیم به صورت دوامدار به جنایت می پرداخت؛ مگر همین داوود داوود نبود که زیر دستانش را با وجود تمام شواهد و گواهان، و با وجود آن که تجاوز دسته جمعی آنها بر دخترک ۴ ساله کاملاً اثبات شده بود، به زور خود از زندان بیرون نمود؛ مگر ....

۴- از افرادی که در قضیه تخار کشته شده و به اصطلاح مذهبی به جهنم رفته اند، دو سرباز المانی هم یاد شده است. این سگ امپریالیزم که می خواهد اکنون در خانقاه اخوان غف بزند، باید از لحاظ مذهبی این نکته را پاسخ بگوید که به کدام صلاحیت مذهبی و دینی برای آنانیکه کلمه گوی پیغمبر اسلام نیستند و علاوه در ملک مسلمانها به جبر آمده و از نوک تفنگش هنوز هم دود باروت بلند است، آرزوی بهشت می نماید.

وقتی چنین مطالبی را انسان از باقی می خواند به این فکر می افتد که این سگ امپریالیزم نه در زمانی که به امید دیدار تیرانا از خواب بر می خاست از "تضاد های درونی ارتجاع" چیزی به گوشش خورده بود و نه هم در طول حیات ننگین و مزورانه اش یک بار به آیت "الهم اشغل الظالمین بالظالمین" مراجعه نموده است.

خوب وقتی طرف یک فرد، تقاله ای قرار گیرد از قماش باقی سمندر و بستر اطراق آن گفتمان که در این اواخر گذشته از پرچی ها آبشخور تمام خائنین به خصوص شورای نظار و جمعیت قرار گرفته، گاهی "امرالله صالح" از آن سر می کشد و زمانی هم قانونی و یا سایر وطنفروشان بنام و آشکار؛ آدم به این فکر می افتد که اصولاً با این تقاله ها و مرده های سیاسی بحث و تقابل قلمی به چه منظور؟

مگر اینها آن ارزش را دارند که انسان بخواهد در باره شان چیزی بنویسد، باور کنید اگر از اول درجه و میزان سقوط سیاسی، اخلاقی و اعتقادی این سگ امپریالیزم و متباقی دار و دسته اش را می دانستم قبل از آن که با آنها طرف قرار بگیرم ده ها بار از خود ضرورت آغاز آن را می پرسیدم مگر حالا که این تقابل به وجود آمده باید آن را تا آخر بروم هرچند کوبیدن چنین وطنفروشان را افتخار زیادی برای خود نمی دانم.

باقی در تهمت نامه اش می نویسد:

همچنان بایست بخاطر بسپارم که در اواخر ماه جنوری و هفته دوم ماه دلو برحسب تصادف دختر شاد روان قیوم در جایی من را دید. بعد از سلام واحوال پرسى با یگدیگر از دوستی دیگر نام برد که در همان نزدیکی ها بود، من بعدا با همه دوستان که شاد روان مجید و شاد روان قیوم را بسیار خوب میشناختند، صحبت نمودم. چندی نگذشته بود که دختر شاد روان قیوم با لطف و محبت همیشه گى اش چوکی یا جای خود را بمن لطف نمود تا با دوست دیگر از نزدیک صحبت های خود را ادامه بدهیم. این خاطره بسیار نزدیک است که همه یاران مجید که سالها با مجید و قیوم یکجا بوده اند، چه لطف و محبتی داشتند. هیچ یک از آنها مانند سید موسی و یا محک باستانی بر خوردی در مورد رسول رحیم نداشتند و میدانم که ندارند.

من در این جا نه خودم به اصلاح اغلاط نوشته این آدم پرطمطراق اما میان تهی دست می زرم و نه هم دوستان ویراستار به خواست من در صدد اصلاح آن بر خواهند آمد. و رنه باید اولتر از همه برای این کلاش بی همه چیز کورس زبان دایر و به وی فهماند که بایست چه وقت مورد استعمال دارد و ترکیب آن با بسپارم آن هم به ارتباط یک قضیه گذشته به کدام زبانی تعلق می گیرد.

من نمی دانم باقی را چه شده است که بعد از آنهمه فحاشی علیه "ساما" و "رهبر" به خصوص در زمانی که "املا" را تخته مشق خود ساخته بود، اکنون هر لحظه می خواهد در پشت نام "ساما" رهبران جانباز دیروز آن و حتا اعضای خانواده آنها خود را پنهان نماید.

صرف نظر از این که در پشت شهداء سنگر گرفتن آنقدر کهنه و فرسوده شده که دیگر هیچ انسان عاقلی فریب چنین تلاشی را نمی خورد، قبل از آغاز بحث باید یک نکته را نیز بیفزایم و آن هم "تربیت خانوادگی" فامیل شهید مجید و شهید رهبر است. برای روشن شدن این تربیت خانوادگی داستانی را که خود از زبان زنده یاد رهبر شنیده ام برایتان می نگارم، باشد با آوردن این داستان واقعی و تکمیل شناخت تان از فامیل مجید و رهبر به ادعای باقی ارزشی قایل نشده در تشخیص جایگاه وی دچار اشتباه نشوید:

وقتی که در زمان شاه، هر دو بردار در کوته قفلی بودند، یک تن از روابط خویشاوندی آنها به فامیل آنها مرجعه نموده و ادعا نموده بود که هر گاه مبلغ ۳ هزار افغانی در اختیارش قرار داده شود، و ی نه تنها آنها را از کوته قفلی بیرون خواهد کرد بلکه از زندان نیز بیرون شان خواهد ساخت.

فامیل زنده یاران که از زندان و زندانی خاطرات تلخی را به یاد داشتند به هر شکلی که بود، آن مبلغ را تهیه و به فرد مذکور دادند.

از آن امر ماها گذشت، وقتی بعد از ۸ ماه زنده یاد رهبر از کوته قفلی بیرون شد و به دنبال آن توانست با ضمانت بالمال از زندان بیرون آید، فامیل از آن بابت با وی سخن گفتند. زنده یاد رهبر که آن زمان جوان خون گرمی بود این شیدای بالایش گران تمام شده در صدد افتاد تا نامبرده را یافته و حق شان را از وی بستاند.

وقتی آن فرد فریبکار مطلع شد که "رهبر" به دنبالش است چنان ترس برش داشت که هیچ پناهگاهی را مطمئن تر از دیدار مجید نیافته مستقیماً به توقیف مراجعه و تمام جریان را عاجزانه به مجید باز گفت و قبول نمود که به فرهنگ همان روز سخت نامردی و ناجوانی نموده است و هم چنان از مجید خواست تا نزد رهبر از وی شفاعت نماید.

زنده یاد مجید بعد از اندکی نصیحت و تذکر این که نباید در آینده چنان اعمالی از وی سرزند زیرا همه دوستان از وی رو بر خواهند گشتاند، به وی اطمینان داد که از قضیه به قیوم تذکر لازم را خواهد داد.

روز دیگر وقتی زنده یاد رهبر به پایبازی برادر رفت، بعد از چند دقیقه مجید راجع به چگونگی آن قضیه از وی استفسار نمود. زنده یاد رهبر که گویا تصمیم به گوشمالی شخص مذکور گرفته بود، بدون آن که تشریح زیاد از تمام قضیه بدهد، با یک جمله "گمش کو آدم رفیق کش و بسیار ناجوان است" خواست از توضیح بیشتر خود داری نماید.

زنده یاد کلکانی با شنیدن این پاسخ رو به طرف "رهبر" نموده گفت:

اگر او ناجوان است ما و شما نباید ناجوان باشیم. او اینجا آمده و با قبول گنااهش تقاضای عفو می نمود، حالا نوبت ماست که با گذشتن از قضیه به وی درس جوانی و احترام به انسان را بدهیم.

به این داستان که شخصاً از زبان "رهبر" شنیده ام خوب دقت کنید، وقتی آنها آن قدر با گذشت باشند که انسان دون همتی چون فرد مورد نظر را عفو نمایند، آیا نمی توان از فامیل آنها یعنی از دختر "رهبر" که با گذشتاندن دوره طفولیت در کنار عمومی شجاع، قهرمان و مردم دوستش، استخوان بندی شخصیتی اش در همان زمان شکل گرفته، انتظاری به غیر از آن داشت که انجام داده است؟ و آیا حق داریم معیار قضاوت نسبت به خوبی و بدی فرد کلاشی مثل باقی را از برخورد دختر رهبر اندازه بگیریم؟

از آن گذشته، من هر چند دختر آقای رهبر را از نزدیک نمی شناسم، و صرف با پدر و کاکایش آنهم در زمان جوانی دوست و رفیق بودم و از همان بابت به آنها احترام داشته و به مانند برادر زاده هایم دوستش دارم، مگر این را به خود حق می دهم بنویسم که من را به وی چه؟ مگر او ادعای مرجعیت کرده که من بخوادم مقلدش باشم؟ او اکنون به مثابه یک انسان بالغ و عاقل مسؤول اعمال خود است، اگر کار خوبی کند که با انجام آن بزرگان خانواده اش به نیکی یاد شوند همه من جمله خودم خواهم نوشت، که آفرین بروی که چراغ فامیل را روش نگهداشت. "هفت کوه سیاه دربین" اگر خطائی از وی سر زند که با کردار و گفتار بزرگانش مطابقت نداشته باشد همه من جمله من هم خواهم نوشت: حیف آن خانواده که چنین جانیشینی از آنها باقی مانده.

در هر دو صورت اولاً اعمال دختر زنده یاد "رهبر" معرف شخصیت خودش بوده نه حق داریم وجوه مثبت آن را به گذشته نسبت دهیم و نه هم احتمالاً وجوه منفی آن را. در ثانی آقای سمندر می تواند چنین مثال هائی را برای کسانی بدهند که به عوض عقل خود، به پیوند های خونی دیگران ارزش می گذارند نه برای من.

در نتیجه گفته می توانیم که انسانیت دختر زنده یاد "رهبر" صرف نظر از آن که مبین تربیت خانوادگی اش می باشد، برخاسته از تصمیم شخص خودش می باشد و نمی تواند، قابل تقلید برای دیگران باشد، مگر این که باز هم سروکارمان با بزهای اخفشی از قماش باقی و یارانش باشد.

و اما این که رسول رحیم مجید را می شناخت و یا خیر و در کل توجه به شخصیت رسول رحیم و آشکار ساختن وجوه منفی آن شخصیت، چون در زمانی که وی را معرفی می نمایم به آن خواهم رسید، در اینجا نمی خواهم زود تر از وقت لازم در موردش سخن بگویم.

باقی دارد